

نکاتی دربارهٔ آسیب‌شناسی برخی فرهنگ‌های فارسی

علاءالدین طباطبایی

مقدمه

در ایران، فرهنگ‌نگاری دوزبانه و نیز نگارش واژه‌نامه‌های تخصصی، در طی دو دههٔ گذشته، به لحاظ کمی و کیفی رشدی نظرگیر داشته است. افزون بر این، جامعهٔ فارسی‌زبان به نگارش فرهنگ‌های یک‌زبانه (فارسی به فارسی) نیز بی‌توجه نبوده است. اما باید در نظر داشت که فرهنگ‌نگاری به شیوهٔ جدید در ایران چندان قدمتی ندارد و، از همین رو، در فرهنگ‌های یک‌زبانه کمبودها و نقایصی به چشم می‌خورد که برخی به روش کار مربوط است و برخی به نبود دانش و منابع کافی. در این نوشته می‌کوشیم از اشکالات فرهنگ‌های یک‌زبانه‌ای که به‌تازگی (در کمتر از ده سال گذشته) انتشار یافته است مثال‌هایی به دست دهیم.

۱ ضبط نابجا

دانش‌زبانی‌ای که فرد را قادر می‌سازد زبان خود را در عرصه‌های مختلف به کار ببرد شامل دو بخش بنیادین است: واژگان و دستور. واژگان در حقیقت فهرستِ بازی است متشکل از واژه‌های بسیط و پیچیده (مشتق، مرکب) و عناصر مقید، مانند انواع پسوندها و پیشوندها و پی‌واژه‌ها. دستور شامل صرف و نحو است که اولی قواعد ساختن واژه‌های پیچیده را مشخص می‌کند و دومی قواعد ساختن گروه‌های نحوی را. می‌توان گفت که فرهنگ اساساً محل ضبط واژگان زبان است و واحدهایی که از رهگذر قواعد

کاملاً زایای دستوری (مانند قواعد تصریف و نحو) ساخته می‌شوند لازم نیست در فرهنگ بیایند.

اینک برخی از اشکالاتی را مطرح می‌سازیم که در اثر تخطی از این اصل پیش آمده است:

الف) در زبان فارسی، همهٔ اسم‌ها را می‌توان با پسوند تصریفی «-ها» جمع بست؛ بنابراین، آوردن «-ها» در جلوی اسامی، به معنی اینکه می‌توان آنها را با این پسوند جمع بست، لازم نیست. در فرهنگ معاصر فارسی امروز (۱۳۸۲)، احتمالاً به تقلید از فرهنگ‌های انگلیسی، در جلوی هر اسم چنین توجهی داده شده است، اما قیاس «-ها»ی فارسی با «-s» جمع در انگلیسی موجه به نظر نمی‌رسد. در انگلیسی، اسم‌ها در دو گروه شمارش‌پذیر و شمارش‌ناپذیر جای می‌گیرند؛ از همین رو، باید در جلوی هر اسم به نحوی نشان داده شود که آیا قابل جمع بستن است یا نه؟ علاوه بر این، برخی تغییرات املائی که در هنگام جمع بستن واژه‌های انگلیسی پدید می‌آید روش فرهنگ‌های این زبان را موجه می‌سازد.

اما در فارسی صورت جمع اسم‌هایی که به روش‌های دیگر، مثلاً به صورت مکسر (مانند احادیث) یا با پسوندهای «-ان» (مانند معلمان) یا «-یون» (مانند روحانیون) و «-ین» (مانند مؤمنین) و «-ات» (مانند مسکوکات) و «-یات» (مانند عرقیات) نیز ممکن است جمع بسته شوند، باید به نحوی در فرهنگ بیاید، که در فرهنگ یاد شده به درستی آمده است.

ب) همهٔ مصدرهای فارسی را می‌توانیم، براساس یک قاعدهٔ کاملاً زایا، با افزودن پیشوند تصریفی «نَ» منفی کنیم: خوابیدن ← نخوابیدن؛ رفتن ← نرفتن. بنابراین آوردن صورت منفی مصدر به هیچ وجه لازم نیست. در فرهنگ معاصر فارسی امروز صورت منفی مصدرها نیز آمده است که موجه نیست.

ج) تقریباً همهٔ صفت‌های فارسی را می‌توان با سه فعل «بودن» و «شدن» و «کردن» همنشین ساخت بی‌آنکه تغییری در معنی صفت‌ها پدید آید. آوردن چنین عبارت‌هایی در فرهنگ موجه نیست. برای مثال، لزومی ندارد که، در ذیل صفت «عصبانی»،

عبارت‌های «عصبانی بودن» و «عصبانی شدن» و «عصبانی کردن» هم بیاید. در غالب فرهنگ‌ها صفت‌ها را با «بودن» و «شدن» نمی‌آورند، اما گاهی آنها را با فعل «کردن» می‌آورند که ضروری به نظر نمی‌رسد، زیرا الگوی «صفت + بودن / شدن» و الگوی «صفت + کردن» همانند هستند. فعل «بودن» حالت ایستایی و ثبوت را می‌رساند، فعل «شدن» بر صیورت یا تغییر از حالتی به حالت دیگر دلالت می‌کند و فعل «کردن» تغییردادن از حالتی به حالت دیگر را می‌رساند. در واقع، فعل‌های «شدن» و «کردن» متناظر با هم عمل می‌کنند، یعنی هر دو تغییر حالت را می‌رسانند، با این تفاوت که «شدن» «ناگذرا» است و «کردن» گذرا:

هوا خنک شد.

باران هوا را خنک کرد.

البته، در برخی موارد، از همنشینی یک صفت و فعل «کردن» معنایی غیرقابل پیش‌بینی پدید می‌آید، مانند «بلندکردن» که دو معنی دارد: ۱) بر طول چیزی افزودن، ۲) از جا برداشتن. چنین عبارت‌هایی باید در فرهنگ ضبط شوند. برای تعیین اینکه در چه مواردی باید «صفت + کردن / شدن / بودن» را در فرهنگ ضبط کرد، می‌توان از این ملاک استفاده کرد: هر صفتی که بدون تغییر معنی با هر سه فعل «بودن» و «شدن» و «کردن» بیاید لازم نیست ترکیب آن با این سه فعل ضبط شود. برای مثال، عبارت‌های «غمگین بودن» و «غمگین شدن» و «غمگین کردن» لازم نیست در فرهنگ بیایند، زیرا معنی هر سه آنها قابل پیش‌بینی و به اصطلاح ترکیبی است. اما صفت «وارد» چنین وضعی ندارد و از ترکیب آن با «بودن» و «کردن» و «شدن» معانی متفاوتی حاصل می‌شود:

واردبودن: ۱. بلد بودن؛ ۲. مقبول بودن؛ ۳. ...

واردشدن: ۱. بلد شدن؛ ۲. رسیدن؛ ۳. ...

واردکردن: ۱. از جای دیگر آوردن؛ ۲. به داخل جایی بردن؛ ...

بنابراین، این هر سه عبارت باید در فرهنگ ضبط شود.

۲ اشکال در تعیین مقولهٔ دستوری واژه‌ها

یکی دیگر از ویژگی‌های فرهنگ‌های جدید این است که مقولهٔ دستوری هر مدخل را متذکر می‌شوند. دستوردانان دربارهٔ شمار مقوله‌های دستوری در فارسی اتفاق نظر ندارند، اما غالب آنان هشت مقوله‌ای را که در زیر می‌آوریم در عداد مقوله‌های دستوری فارسی قرار می‌دهند: اسم، ضمیر، صفت، قید، فعل، حرف اضافه، حرف ربط، صوت. فرهنگ‌نگاران طبیعتاً باید برای هریک از مقوله‌هایی که هویت دستوری هر مدخل را به آن نسبت می‌دهند تعریف دقیق و جامعی داشته باشند. اما در فرهنگ‌های فارسی گاهی در این زمینه اشتباه‌های آشکاری به چشم می‌خورد. برای مثال، در فرهنگ معاصر فارسی امروز، واژه‌هایی مانند «تق-تق» و «شُرشُر» و «آخ» و «وای» همگی با عنوان صوت برچسب خورده‌اند، حال آنکه صوت، بنا به تعریف، واژه‌ای است که اهل زبان از طریق آن حالت عاطفی خود را می‌رسانند. به این ترتیب، «آخ» و «وای» را می‌توان صوت نامید، اما واژه‌هایی مانند «تق-تق» و «شُرشُر» صوت نیستند. اینها به اصطلاح زبان‌شناسان «نام‌آوا» هستند، یعنی تقلیدی از صداهای پیرامون‌اند که در همهٔ زبان‌ها یافت می‌شوند، مانند crash و smash و zip در زبان انگلیسی. البته «نام‌آوا» مقولهٔ دستوری نیست بلکه به منشأ واژه اشاره می‌کند. نام آواهای فارسی عموماً به مقولهٔ اسم تعلق دارند.

اشکال دیگری از همین سنخ: در فرهنگ معاصر فارسی امروز، واژه‌های دارای ساختار «عدد ترتیبی + ی» با برچسب ضمیر ضبط شده‌اند، مانند «دومی» که این جمله شاهد آن قرار گرفته است: «دومی گفت: من نمی‌دونم». در این جمله، «دومی» ضمیر نیست بلکه صفتی است که موصوف آن حذف شده است، چنان‌که می‌توانیم بگوییم «آن ماشین دومی مال من است».

نمونهٔ دیگری از همین اشکال را در فرهنگ بزرگ سخن می‌بینیم. دستوردانان برای ضمیر انواعی قائل شده‌اند، مانند ضمیر شخصی، ضمیر اشاره، ضمیر مبهم، ضمیر مشترک، ضمیر جمعی. در فارسی، در مجموع حدود ۶۰ واژه نقش ضمیر را ایفا می‌کنند، از این جمله‌اند: آدم، آن، آنان، آنجا، آنچه، آنکه، ابدالناس، احدى، اندکی، این‌جانب، جناب‌عالی، بنده، معظم‌له، البته برخی از این واژه‌ها در حالی که اسم‌اند

نقش ضمیر را هم می‌توانند ایفا کنند، مانند «آدم» در جملهٔ «آدم نمی‌داند چه کار بکند». در فرهنگ یادشده، برخی از این واژه‌ها، علی‌رغم اینکه در مثال‌هایی به عنوان ضمیر به کار رفته‌اند، برچسب ضمیر نخورده‌اند و، به جای آن، کاربردشان با عباراتی نسبتاً طولانی توصیف شده است. مثلاً، در مدخل «آدم»، در کاربرد ۶، که در حقیقت کاربرد ضمیری است، آمده است: «در اشاره به هر شخص نامعین به کار می‌رود».

۳ نادیده گرفتن ساختار پایگانی واژه‌ها

واژه‌های پیچیده معمولاً ساختاری پایگانی دارند و باید، در قراردادن آنها به عنوان مدخل اصلی و فرعی، این ساختار را در نظر گرفت. مثلاً بدیهی است که، اگر از «خودباختگی» پسوند «-ی» را حذف کنیم، به واژهٔ «خودباخته» می‌رسیم. در چنین وضعیتی، طبیعتاً باید «خودباخته» مدخل اصلی باشد و «خودباختگی» مدخل فرعی. اما در فرهنگ معاصر فارسی امروز، در برخی موارد (مثلاً در مورد همین واژهٔ «خودباختگی»)، عکس این روش اختیار شده است. همین فرهنگ در مورد واژه‌های «خودبخود» و «خودبخودی» درست عمل کرده است.

۴ کثرت مثال

در سنت فرهنگ‌نگاری فارسی، آوردن شاهد، به‌ویژه از متون منشور، معمول نبوده است و ما این روش را از اروپائیان آموخته‌ایم؛ اما گاه در این امر افراط می‌کنیم و حجم فرهنگ را بیهوده افزایش می‌دهیم. آوردن مثال‌های فراوان، البته به روشی سنجیده، برای فرهنگ‌هایی که به قصد آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان تدوین شده‌اند مفید است؛ اما تا آنجا که نگارنده می‌داند هنوز چنین فرهنگی برای زبان فارسی انتشار نیافته است و آوردن مثال‌های متعدد چنین هدفی را دنبال نمی‌کند. نمونه‌هایی از کثرت مثال را در فرهنگ بزرگ سخن می‌توان یافت. مثلاً در ذیل واژهٔ «کنترلچی» دو شاهد آمده است: «سینما خلوت است... از کنترلچی اجازه می‌گیریم و می‌رویم جلو می‌نشینیم.» «عباس علی... توی سینما کار می‌کرد، انگار کنترلچی بود.» بدیهی است که یکی از این دو شاهد مقصود فرهنگ‌نگار را کفایت می‌کرد.

منابع

- صادقی، علی‌اشرف و غلامرضا ارزنگ (۱۳۶۳)، دستور، ۳ج، وزارت آموزش و پرورش، تهران.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۴)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، نامهٔ فرهنگستان، ش ۲۶، ص ۲۶-۳۴.
- فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی حسن انوری، سخن، تهران ۱۳۸۰.
- فرهنگ معاصر فارسی امروز، غلامحسین صدری افشار و دیگران، ویراست جدید، فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۲.

Webster's Third New International Dictionary, unabridged.

